

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Satire

طنز

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین – 17 جنوری 2012

طالبان لافوک و امریکای شاشوک⁽¹⁾ طنز پوست کنده

زبان عوام و کلام عامیانه دریاست؛ اما چه دریائی که دریای شور و بحر محیط هم به گردش نرسد. بیشتر از یک هزار سال پیش "فردوسی پاکزاد، که رحمت بر آن تربت پاک باد"⁽²⁾، چنین فرمود:

خجسته درگه محمود زوالی، دریاست
چه گونه دریا، کانرا کرانه پیدا نیست
شدم به دریا، غوطه زدم، ندیدم تُر
گناه بخت من است این، گناه دریا نیست

فردوسی آرگاه و بارگاه سلطان محمود غزنوی را به "دریا" تشبیه میکند؛ دریائی که ناپیداکنار است، بزرگتر از بحر محیط و اوقیانوس اطلس امروزی ما. در عین حال از شامت و کمبختی خود هم گله و شکایت سر میدهد که درین بحر بی کران غوطه میزند و غوطه میزند و غوطه میزند، بدون اینکه کدام تُر و مرجان و حتی یک کودی هم بدست آورد. بگذاریم قصه سلطان غزنه و مبالغات شاعرانه فردوسی و فرخی و عنصری و امثالهم را که در آن دوران شاعران از مدایح اغراق آمیز نان میخوردند. صله ها میگرفتند، کاخ و بنگله به هفت قلم می آراستند، دیگران سیمین میبستند و بشقاب و کاسه و غوری و آلات خوان از زر ناب میکردند. گذشت آن زمان و گذشت زمانی که سلطان در دهان شاعر طلا تخته میکرد. و گذشت زمانی که شاعران دربار چنان مُنقاد بودند که حتی در حالت نشه و خمار هم احتیاط را از کف نمیدادند.

عنصری که شبی به مرگ نشه بود، فرستاده سلطان را نومید ساخت و نشه خود را نخواست خراب کند. به رسول مرسول شاه فهماند که برو و نشه ما را خراب نساز که حالا ما خود سلطان وقت خودیم. رسول محمود از روی چغلی و شیطننت زود خود را بیارگاه پسر سبکتگین رسانده و از دست عنصری شکوه سرداد؛ شکوه سرداد که عنصری بی وقوف چنان در دریای

شراب و خمر و مُل و صهبای غرق است که سر سلطان و مُلتان هم ری نمیزند. سلطان به قهر اندر میگردد و میفرماید که زود شوید و عنصری بی حیا را به بارگه ما کشید، تا دود از دماغش برآورد (3). رسولان و ایادی سلطان بخانه عنصری ریخته، شاعر را در گلیمی بیچانده، کشان کشان و لوله و لویان پیش محمود قهار می آورند. محمود میفرماید:

« زود بگو که من کیستم؟؟؟ »

عنصری که از ترس شاشه اش او شده بود، از ملکوت اعلاّی خمار جستی به پائین زده و بدرگاه غزنین فرود می آید و فی البدیهه میفرماید:

تو آن شاهی که اندر شرق و در غرب
جهود و گبر و ترسا و مسلمان
همیگـویند در تسبیح و تهلیل
الهی! عاقبت محمود گـردان

"الهی عاقبت محمود گران" را عنصری در صنعت ایهام و توریه فرمود؛ یعنی نومعین و در دو معنی. یکی اینکه:

« تو سلطان محمود غزنویستی که از ترست هندو و گبر و ترسا و مسلمان حتی در حال نشه هم تسبیح گفته و "لا اله الا الله" را بر زبان می آرند.»

شاعر مگر در عین این مبالغه غم عاقبت گستاخی خود را هم خورده و به زاری زار دعاء میکند که "الهی عاقبت محمود گران" یعنی الهی عاقبتم را بخیر کن و از قهر سلطنت نجات ده، که دستگیر تویی ورنه بچه سبکتیگین پوستم را پُرکاه میسازد. محمود که میداند حقیقت در نشه شراب نهفته است، و از طرفی انقیاد بی چون و چرای درباریان و رعیت عین مدعایش میباشد، این اقرار سردار شعراء سخت خوشش می آید و میفرماید، تا طبقها آرند و در دهان عنصری تا توانند زر تقی کنند. حاضریشان فرمان بُرده، همان همیکنند و عنصری تا میتواند دهان را کشاد گرفته و حلقوم را پس میزند، تا مگر چند سکه زر بیشتر کین فرماید(4). و چنین بود داستان شاعران دربار محمود؛ محمودی که میرفت به هندوستان، لب هندوان بیچاره و مظلوم ره تو میداد، دار و ندار شان را گرفته بر فیلهای "فتح باُدر" (5) و بر بُختیان عریق و اشتران بُخدی(6) بار کرده به غزنین می آورد، تا در بدل مداحی شاعران و طنزای ایاز خاص همه را در پای هوا و هوس ریزد.

بگذریم از ذکر قرون و اعصار ماضیه که اگر محمود و فردوسی و عنصری و امثالهم کارروائیهای غول هزارپای و صد هزار سر عصر ما را میدیدند و میدیدند که این غول اعظم و غول غیلان، دنیا ره "کون ده کون" کرده است، عنان از کف داده و جابجا زهره ترق میشدند.

و اما چرا در عنوان، طالبان را "لافوک" خواندم و امریکا را "شاشوک"؟؟؟

"لافوک" و "شاشوک" اصطلاحات عامیانه دری کابل جان است و از سنخ صیغه مبالغه. "لافوک" یعنی کسی که بسیار بلافد و در همه جا و پیش همه کس بلافد. و "شاشوک" آنست که شاش خود را گرفته نتواند و شاشش پیش هر کس برود.

"لافوک" برای اینکه طالبان در تمام این ده سال لاف و پتاق همیزدند که ما با هیچ کس مذاکره نمیکنیم تا اشغالگران و عساکر اشغالگر از افغانستان خارج نگردند. در عمل مگر دیدیم که نه تنها این گفته لاف و گزافی بیش نبود، بلکه ایشان آن قدر در آستان شاشوکها سر نهاده و جبین سائیدند، که حتی شاشیدن بر اجساد همزمان شهید خود را هم نادیده گرفتند. در فضیحت

شاشوکهای امریکائی صدای دوست و دشمن برآمد، غیر از صدای طالبی؛ از سنگ صدا برآمد و از طالب لافوک نی. اینست غیرت طالب و طالبی!!! به یقین که اگر شاشوکهای امریکائی مدفوع و نجاست و مواد غائطه خود را کلوله کرده در روی ملا عمر هم وار کنند، طالبان سر از آستان اتازونی برنتافته و ارتباط بنده وار خود را با بادر زورآور قطع نخواهند کرد.

و "شاشوک" ها چه کردند؟؟؟

امریکا که عزم جزم کرده بود تا بیخ و ریشه طالب را برکند، در مدت بیش از ده سال چنان شاشش او شد و بادش رفت که کم است در ملا عام هم تنبان تر فرموده، باد پورته کند!!!

در جهان غرب به اصطلاح "متمدن" و اهلی هتک حرمت به مرده و گور و گورستان سخت مذموم پنداشته میشود و آنکه بدین عمل قبیح دست یازد دستش را از هفت جا قلم کنند. در المان و همین کشور جرمنی که بیشتر از نیم عمرم را دران بسر برده ام، بعضاً اتفاق می افتد که نازیهای نو به گورستان یهودان رفته، بر لوح مزار ایشان رنگ میپاشند یا که سنگ لحد یهودان را چپه و یا خراب میکنند. این عمل را در زبان جرمنی Grabschändung یعنی "هتک حرمت به قبر" مینامند که مرتکبش شدیداً مجازات میگردد. یقیناً که قانون امریکا از قوانین جزائی ممالک دیگر غربی پس نیماند و عاملان چنین بی حرمتی را شدیداً نسق میکنند. شاشیدن بر مرده و کشته طالبان منتهای درماندگی و درپچالی عساکر امریکائی را نشان میدهد. عساکر اشغالگر و خصوصاً سپاهیان امریکائی که ضرب شست طالب را دیده و از زور بی قالب طالب خواب بر خود حرام کرده اند، همینکه دشمن خصم افگن را منهدم میبینند، از خوشحالی در پوست نگنجیده و کم میماند که مقعد خود را هم خینه کنند. و کمترین کاری که از دست یک سپاهی سرخورده و شکنجه کشیده دست طالب، بر می آید اینست که کم میماند از خوشی زیاد "شادی مرگک" شود و "شادی مرگک" را کابلیان اصیل و دوست داشتی برای کسی ساخته اند که از فرط خوشی قالب تهی کند و رهسپار گوانتاناموی ابدی حضرت عزائیل علیه السلام گردد.

توضیحات:

1 - "لافوک" و "شاشوک" اصطلاحات عامیانه کابلی اند که مبالغه و اغراق را رسانند. دستور زبان عوام از دستور مکتبی فرقهائی را نشان میدهد و نکاتی را در بر میگیرد که در زبان ادبی و به اصطلاح "معیاری" دری/فارسی سراغ نمیگردد. کلمات گریانوک، زردنبوک، خوردنوک، باتوک، گوزوک، ترسندوک، گووک، زدنوک و ... و جنگره و مسقره و زیند و شکنند و خورند و کیند و ... همه از همین سنخ و سیاقند. امید است که فرصتی دست دهد تا در مورد خصوصیات گرامر زبان دری عامیانه کابلی مقاله مستقل و مفصلی بنگارم.

کلمه "شاشوک" را از گزارشگران ارجمند پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" اقتباس کردم. ایشان این صفت گویا را ضمن گزارش 149 خود که دیروز در پورتال نشر گردید، برای عساکر امریکائی استعمال کرده اند.

2 - "فردوسی پاکزاد، که رحمت بر آن تربت پاک باد" نقل از شیخ اجل سعدی ست که از گلزمین شیراز فرمود:

چـه خوش گفـت فردوسی پاکزاد

که رحمت بر آن تربت پاک باد

« میازار موری که دانسه کش است

که جان دارد و جان شیرین خوش است »

3 - "دماغ" (اصلاً به کسر دال) کلمه عربیست و معنایش همانست که در بیالوژی خوانده ایم. در اصطلاح عوام مگر "دماغ" را به فتح دال تلفظ کرده و در معنی "بینی" و "غرور" بکار میبرند. "دود از دماغ کسی بر آمدن" یعنی "آسیب و جزای سخت دیدن" است. اخیراً در یکی از سایتها خواندم که نویسنده بی سوادی در عوض "دماغ" کلمه "دمار" را بکار برده و "دود از دمار کسی کشیدن" را بکار برده است. وی نمیداند که "دمار" در معنای "مردن" و "مرگ" است و ترکیب "دود از دمار کشیدن" کوچکترین ارتباط منطقی را بهم نمیرساند!!!

4 - "کین کردن" ("کین" به فتح اول و سکون دوم) اصطلاح کابلی و در معنای "ذخیره کردن" است.

5 - امیر عبدالرحمان خان هم فیلهای بسیار داشت و بزرگتری فیلش "فتح باذر" نام داشت که از آن در چپه کردن دیوارهای ضخیم و ستبر کار میگرفتند.

6 - "بُختی" به اشتر دوکوهانه، قوی هیکل و تیز رفتاری اطلاق میگردید که در ام البلاد بلخ تربیه و پرورش میگردید. لفظ "بُختی" با "بُختی" و "بلخ" سر و کار میگیرد.